اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد بحثی که تا این جا بود راجع به این حدیثی بود که در باب تعارض ذکر کردند و مفاد این حدیث ابن بود که اصولا تعارض در روایات امام صادق و امام باقر، راجع به این دو امام وجود ندارد، آن چه که الان به عنوان تعارض دیده می شود در حقیقت جعل و وضع و دسّ مخالفین بوده، و بالخصوص نسبت به امام باقر این جعل را به اصحاب مغیرة ابن سعید بجلی که ظاهرش هم عرض کردم در عده ای از روایات این مطلب آمده و اختصاص به این روایت یونس ندارد و راجع به اصحاب امام صادق و اصحاب ابی الخطاب محمد ابن ابی زینب الاسدی، البته اساسا اسدی نبوده لکن مولی بنی اسد است. به هر حال جعل را به این ها نسبت داده. این حدیث یونس ابن عبدالرحمن از امام رضا سلام الله علیه واقعا دارای یک ارزش خاصی است، در روایات علاجیه به اصطلاح آقایان دارای یک خصوصیت عجیبی است، اصولا تعارضی نیست و آن چه که هست جعل است. این راهی که الان مثلا متعارف شده فعلا علما به عنوان مثلا ترجیح می گیرند این در حقیقت هیچ واقعیت ندارد. عرض کردم اساس ترجیح این است که هر دو روایت فی نفسه حجت باشند فقط عند التعارض چون نمی شود عمل به متعارضین کرد، ادله حجیت قاصر از شمول برای این جور موارد است.**

**لکن این روایت می گوید اصلا بحث حجیت نیست، بحث این است که مقداری از روایات نسبت به امام صادق و نسبت به امام باقر دسّ و تحریف شده، جعل و وضع شده و این مطلب را یونس ابن عبدالرحمن خودش مستقیما پیگیری کرده. اولا از اصحاب امام باقر حدیث نوشته، بعد هم از اصحاب امام صادق و حتی راجع به اصحاب امام صادق دارد که کتبهم و این نشان می دهد که انتشار کتاب از زمان اصحاب امام صادق است و اینها را بر حضرت رضا عرضه کردند و حضرت رضا انکار کردند، فرمودند نه، فرمودند احادیث کثیره مال ایشان نیست. عرض کردیم که شواهدی هست که این حدیث را انصافا تایید می کند.**

**یکی از حضار: حسین ابن حسن کیست؟**

**آیت الله مددی: معلوم نیست، خیلی تاثیر ندارد، چون ابن قولویه هست مضمون بهش اضافه شده باشد اشکال ندارد. پیدا کردن آن الان یکمی مشکل است.**

**و یک روایت دیگه هم ما داریم که آن هم از حضرت رضاست لکن از یونس ابن عبدالرحمن نیست. آن روایت را هم سعد ابن عبدالله نقل کرده، این روایت را هم سعد ابن عبدالله نقل کرده و عرض کردم سعد ابن عبدالله از مشایخ معروف قم است، البته ما تاملاتی در بعضی از روایات ایشان داریم که حالا جایش این جا نیست. غرض دو تا روایت از سعد ابن عبدالله الان داریم که هر دو به حضرت رضا سلام الله علیه می رسد. یکیش در کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله است و صدوق این را منفردا آورده است و یکی هم از یونس از حضرت رضاست و این را هم رجال کشی منفردا آورده. هر دو انفراد دارند و این دو تا حدیث را تصادفا، حالا نمی دانیم که تصادف شده یا با اختیار بوده. مرحوم آقای بروجردی پشت سر هم آوردند، این حدیثی را که دیروز خواندیم، شماره 23 از باب 6، آن حدیث شماره 22 از باب 6 است، این دو حدیث از امام متاخر در باب تعارض است.**

**ما از ائمه متاخر سابقا توضیحاتش را عرض کردیم، حتی از حضرت بقیة الله روایت در باب تعارض داریم که مثلا دو تا حدیث وجود دارد، چکار بکنیم؟ اما در قواعد کلی تعارض الان در ذهنم نمی آید که از ائمه متاخر بعد از حضرت رضا ما داشته باشیم. عرض کردم عمده روایات علاجی ما در باب تعارض از امام صادق است، ما از امام باقر هم نداریم که این معنایش این است که در زمان خود امام باقر اصحاب تعارضی ندیدند که خدمت امام بیایند و حل تعارض بکنند. مثل این که اهل سنت هم از رسول الله ندارند، اهل سنت هم از رسول الله حدیث در تعارض ندارند که مثلا یا رسول الله کلام شما دو تا شد، چکار بکنیم؟ آنها هم ندارند. ما هم از ائمه متقدم­مان مثل حضرت سجاد، حضرت سیدالشهدا و امام باقر نداریم، آخرین امامی که از ایشان در کلیت بحث تعارض داریم همین دو تا روایتی است که حضرت رضا فرمودند و در هر دو روایت به این راه هایی که ما برای ترجیح یا فلان یا جمع یا تخییر رفتیم بیان نشده است. در یک روایت که مرحوم صدوق نقل می کند امام تعارض در روایات را به جای بررسی ادله حجیت به خود حکمی که در روایت است برگرداند که این حکم ممکن است جزء فرائض باشد یا ممکن است جزء سنن النبی باشد، جزء سنن ثابته و دائمه باشد، جزء سنن متغیره باشد یعنی به جای این که بیایند تعارض را به نحو حکایت بررسی بکنند بررسیِ خود حکم را کردند، این روایت هم منفرد است یعنی ما از امام صادق همچین روایتی را نداریم، روایت دوم که دو سه روزه مشغول بودیم آن روایت را قبل از ایام کرونا و قبل از تعطیلی خواندیم، روایت دوم را که همین روزها مشغولیم این آمده اصلا مطرح می کند که اصولا تعارضی نیست، آن چه که هست جعل و دسّ و وضع و تحریف است، اصلا تعارضی مطرح نیست. خیلی عجیب است این دو روایت از امام رضا علیه السلام و تصادفا هر دویشان نه در کافی آمده و نه مرحوم شیخ طوسی آنها را آورده. دو تا روایت که مضمون خیلی غریبی دارند، اصلا تعارض را کلا به نحو دیگری حل می کنند. یکیش از راه نحوه حکمی که در روایت هست که چه حکمی است، جزء فرائض است؟ جزء سنن است؟ سنن ثابته است؟ جزء سنن واجب است؟ جزء سنن غیر واجب است؟ اصولا تعارض را از این راه حل کردند. این روایت هم که اصلا می گوید تعارضی نیست، اصلا مسئله ای مطرح نیست و این جعل و دسّی بوده که شده، هم در روایات امام باقر شده و هم فیما بعد در روایات امام صادق و منشا جعل را هم بیان فرمودند که دو نفر بودند، یکی نسبت به امام باقر. ظاهرا نسبت به امام باقر بعد از رحلت ایشان است چون رحلت امام باقر 114 است، این مغیرة ابن سعید 121 کشته شد، البته در روایات دارد اذاقه الله حرّ الحدید، یعنی با شمشیر کشته شد لکن آنی که در کتب اهل سنت آمده در آتش انداخت، خالد ابن عبدالله قصری والی کوفه او را سوزاند، با یکی دو نفر از افرادی که با او بودند.**

**یکی از حضار: روایت عیون در کافی هم هست**

**آیت الله مددی: نه در کافی نیست. در نهی اعافه ممکن است، روایت فرضیه که داریم.**

**یکی از حضار: بخشی از این که شبیه آن است.**

**آیت الله مددی: این که داریم، از امام باقر داریم، معروف ترین روایات ما، اصولا روایات ما در باب فریضه و سنن بیشترش از امام باقر است و اجمالا عرض می کنم، آن که زیاد است، فصارت السنة عدیل الفریضة، این در روایت فضیل ابن یسار عن ابی جعفر سلام الله علیه. و تعیین هم شده، من بحث سنت و فریضه را الان این جا مطرح نمی کنم چون طولانی است و ما هم در ضمن اشاراتی را در موارد متعدد داشتیم. ما هم در محرمات سنن داریم و هم در فرائض و واجبات سنن داریم و توضیحاتش را عرض کردیم که سنن در واجبات به یک معناست و در محرمات به معنای دیگری است. آن بحث خیلی طولانی است یعنی چند ماه باید درباره آن صحبت کرد لکن اجمالی که می توانم خدمتتان عرض بکنم این است که بحث سنن بیشتر در روایت امام باقر آمده و بعدها که فقه ما مدون شد، مخصوصا فقه قم، چون طبق احادیث بود و احادیثی که از امام صادق بود کمتر اشاره به سنت و فریضه شده است. تدریجا در فقه شیعه طرح مسئله سنت و فریضه خیلی مطرح نیست، انصافا یعنی آن روایت اولی که مرحوم شیخ صدوق از امام رضا آورده آن مشکلش این شد.**

**آن وقت می ماند حدیث دوم که یونس ابن عبدالرحمن از امام رضا نقل می کند که مشکل را در جعل و تحریف و دسّ می دانند. انصافا مطلب خوب و مطلب دقیقی است، مثلا ما باید تصوری که داشته باشیم این است که چون یونس امام صادق را دیده است، در بین صفا و مروه لکن از حضرت سوال نکرده است. ظاهرا ایشان ورودش به کوفه باید سال های 140، 135 و اینها باشد، مثلا 25 سال، 30 سال بعد از رحلت امام باقر باشد ظاهرا و چون این سوال را ازحضرت رضا کرده باید عادتا در زمان حضرت موسی ابن جعفر نباشد، ایشان در سال 183 شهادت ایشان است، ظاهرا باید در حدود همین سال ها، 190، چون شواهد نشان نمی دهد که ایشان در خراسان خدمت امام رضا رسیده باشد، باید ایامی که حضرت در مدینه بودند، ظاهرا حدود سال های 90 این را شنیده، یعنی با حضرت رضا ترک کرده و ظاهرا حدود سال های 205، 206، چون به نظرم مرحوم یونس ابن عبدالرحمن متوفای 208 است، این را به محمد ابن عیسی گفته و محمد ابن عیسی مرد بزرگی بوده، گفت ساله رجلٌ و أنا حاضر، معلوم می شود که باید حدود سال های 206 و 207 باشد و خود محمد ابن عیسی حدود سال های 250 و 260 باید قم آمده باشد، حدودا این سال ها ایشان قم آمده، عده ای از مشایخ قم از ایشان حدیث نقل می کنند و یکیش هم سعد ابن عبدالله است. البته سعدابن عبدالله به کوفه هم رفته، به عراق هم رفته، این حدیث را سعد از محمد ابن عیسی، اگر این مطلب با این مقدماتی که ما عرض کردیم درست باشد در حقیقت ایشان برای اهل قم می خواهد این نکته را بیان بکند، در قرن سوم که این تعارضی را که شما در روایات می بینید اینها اساس ندارد. مقداری از روایات جعلی است و یونس مثلا اوائل قرن سوم یا اواخر قرن دوم این مطلب را برای محمد ابن عیسی نقل کرده است**

**حالا اگر ما بخواهیم که مثلا دقیقا بررسی بکنیم چون اگر می خواهید تاریخ را درست بدانید خودتان را استمرار تاریخ ببینید یعنی فرض کنید الان ما در قرن پانزدهم در شهر قم هستیم، حدود دوازده قرن قبل، 1200 سال قبل این مطلب به قم منتقل شده است. ما فیما بعد تعارض را می بینیم، این که جای انکارش نیست لذا الان ما چون در زمانی هستیم که بعد از این جریان است احاطه بیشتری به این قضایا داریم. حالا اگر فرض کردیم تا سال 200 تعارض را به این نحوی که یونس مطرح کرده فرض کنید عده ای از روایات می گوید اینها جعل یا دسّ هستند، یا به امام باقر نسبت دادند یا به امام صادق سلام الله علیه. الان ما چه برخوردی بکنیم؟ حالا این تاریخی که ایشان بیان فرمود و مطلبی که ایشان بیان فرمود و ما الان چه برخوردی با مطلب ایشان داریم؟**

**عرض کنم که اولا در خود قم یک مقداری اشکال سر خود یونس است، اصلا خود یونس ابن عبدالرحمن که راوی این قصه هست سر خود ایشان هم اشکال است و عرض کردم یک مقدار زیادی اشکال روی مسائل کلامی مثل رویت و تجسیم و تشبیه است که مثلا خداوند مثل بشر است، از این صحبت ها، آن ها خیلی تاثیرگذار نبود اما قسمتی که بیشتر تاثیرگذار بود رای و اجتهاد بود که ایشان قائل به رای و قائل به قیاس است و مثلا از روایات استظهار معنایی می کند که در روایات نیست، البته خوب دقت بفرمایید یونس ابن عبدالرحمن روایات بسیار زیادش از اصحاب اسم برده، مقداری روایات دارد که اسم نبرده و مقداری از روایات دارد که عن غیر واحدٍ عن ابی عبدالله است، تعبیری که دارد عن غیر واحد است و این روایاتی که عن غیر واحدٍ، یک اصطلاحی بوده، وقتی یک مضمونی را از چند نفر شنیده بودند به جای این که آن افراد را اسم ببرند جمع می کردند و به اصطلاح یک جا و در کتاب مقاتل الطالبین ابوالفرج، ایشان هم همین کار را می کنند، محدثین دیگر هم همین کار را کردند لکن این کار را به این صورت انجام می دهند که مثلا می گویند حدّثنی فلان و فلان عن فلان إلی آخره و بعد باز یک سند دیگری می آورد و بعد یک سند دیگر می آورد و بعد می گوید دخل حدیث بعضهم فی بعضهم، یک جمع احادیث می کند. این متعارف است، بین محدثین و مورخین کاملا متعارف است.**

**یونس هم ظاهرا این کار را کرده، آن چه که ما در اعمال یونس می بینیم إنما الکلام در این جمع بندی حدس و رأی و اجتهاد را داخل کرده یا نه؟ مشکل کار این جاست، حالا مثالش را هم چند بار عرض کردم، ما در باب زکات فطره روایات متعدد داریم، همین چهار نوع آمده، خرما و کشمش و جو و گندم، ما این قوت غالب که الان عده ای می گویند حتی افضل از قوت غالب است، قوت غالب منحصرا در روایت یونس است، کس دیگری نقل نکرده. منحصرا روایت قوت غالب در روایت یونس است، منحصرا روایت قوت غالب در روایت یونس است، آن هم با این مضمون که عن غیر واحدٍ عن ابی عبدالله، یعنی مجموعه احادیث را جمع کرده قوت غالب.**

**إنما الکلام این استظهار یونس است، یعنی آن جو و گندم و این ها را به قوت غالب تفسیر کرده است، الان پیش ما روایتی به عنوان قوت غالب نرسیده است، الان نرسیده است یا این که یونس ابن عبدالرحمن در حقیقت یک روایت قوت غالب هم بوده، همه را با هم جم کرده و قوت غالب شده و إلا عنوانی که الان ما در روایات داریم منحصر در همان چهار تاست، آن روایتی که ما داریم فقط روایت یونس و آن هم با عنوان عن غیر واحدٍ، دقت کردید؟ روایت دیگری که مال یونس است و خیلی مهم است روایت بسیار طولانی است که دو سه صفحه مال ایشان است و راجع به اقسام استحاضه است. آن جا هم عن غیر واحد عن ابی عبدالله دارد که معروف به مرسله طویله یونس است. طبعا آن روایت خب روایت عجیبه ای هم هست و اگر هم کار چیز بوده خیلی فنی جمع کرده. سه قسم استحاضه را از حدیث پیغمبر، از سنت پیغمبر ایشان استخراج کرده. آنجا که غیر واحد است. حالا این جا عمن ذکره می فرمایند، من در ذهنم این جا هم غیر واحد است، آن جا هم غیر واحد است.**

**اولا سر خود یونس ابن عبدالرحمن اعتراض بود، اشکال بود و انصافا خیلی با ایشان در قم خوش رفتاری نشده است و لذا کرارا و مرارا عرض کردم مرحوم صدوق در کتاب فقیه فکر می کنم کلا از ایشان ده تا حدیث آورده است، خیلی کم حدیث از یونس ابن عبدالرحمن آورده است و از عجائب هم این است که در آخر در مشیخه طریقش را به ایشان ننوشته که بالاخره از چه طریقی از یونس نقل کرده. البته ما احتمال دادیم اگر طریق ندارد.**

**یکی از حضار: عن اباعبدالله عن الحائر را می فرمایید آن عن غیر واحد دارد.**

**آیت الله مددی: آن که دو صفحه و نیم است، خیلی مفصل است، مرسله طویله یونس که آنجا عن غیر واحد دارد.**

**غرض به هر حال دقت بفرمایید، یکی راجع به خود یونس ابن عبدالرحمن است و یک مشکل دیگه هم راجع به محمد ابن عیسی عن یونس است، این هم هست، البته شرح این مطالب و مستشکل اساسی هم خود ابن ولید است که واقعا مرد بزرگی است، مرد دقیقی است. ابن الولید اشکال می کند و اصحاب ما حالا یک مشکلی پیدا شده که یک جور خاصی معنا کردند که مثلا محمد ابن عیسی بچه بوده، عمرش مساعد نیست که از یونس ابن عبدالرحمن نقل بکند و ما توضیحات کافی عرض کردیم که مشکل چیز دیگری بوده، این مسائل نبوده و دیگه از کل بحث خارج می شویم و به عالم دیگری می رویم.**

**به هر حال یک اشکال بر این اساس بوده و گاهی اوقات حتی شیخ طوسی هم به ایشان اشکال می کند، یک عبارتی هست که در تهذیب است، غلط یونس، این کلمه غلط را بیاورید، ببینید مسئله معروفی بوده که جزء فرائض و آنی که در قرآن آمده راجع به زانیه، حکمش جلد است، شلاق است.**

**یکی از حضار: من لا یحضر دارد**

**آیت الله مددی: نه به نظرم شیخ طوسی در تهذیب هم دارد. در حد زنا را بیاورید، کلمه شُراحه یا شَراحه یا سراحه یا سُراحه حمدانیه، روایت در آن جاست.**

**اولا بین اصحاب ما الان هم نگاه بفرمایید فرض کنید مثلا من باب مثال تحریر الوسیله را یا نگاه بکنید این تکمله منهاج را که مرحوم آقای خوئی نوشتند در باب زنا تقریبا چهار جور یا پنج جور نوشتند، مثلا عقد بسته، ازدواج نکرده، پیر هستند، جوان هستند و فلان، هر کدام یک حکمی دارند و فتوا هم بر همین معناست. فرض کنید مرحوم شیخ طوسی به این کیفیت جمع کرده است، یونس ابن عبدالرحمن عقیده اش این بود که این اقسام ندارد، مرد و زن یا محصن هستند که رجم است، که به سنت باشد و یا محصن نیستند که جلد است که به کتاب باشد، البته آقایان قبول نکردند، فعلا فتوایی که از زمان شیخ طوسی إلی یومنا هذا است چند قسم می کنند زانی و زانیه را لکن یونس ابن عبدالرحمن نظرش به رجم و جلد است. آنی که در قرآن آمده جلد و شلاق است، آنی که در سنت رسول الله است رجم و سنگسار است. دیگه آن اقسام دیگر را ایشان قبول ندارد. حالا نمی خواهم وارد بحثش بشوم.**

**از چیزهایی که در کوفه از امیرالمومنین نقل کردند که یک زنی از عشیره حمدان که حالا اسمش شَراحه آمده، شَرّاحه است، سَرّاقه یا سَرّاحه، در مصادر اهل سنت هم هست و در مصادر ما هم هست، در هر دو مصدر هست که این بلا نسبت مثلا زنا کرده بود امیرالمومنین روز پنجشنبه آن را شلاق زدند و روز جمعه او را سنگسار کردند، این طور نقل شده است و بعد هم اصحاب و افراد اعتراض کردند که چرا دو تا مطلب جمع فرمودید؟ حضرت فرمود جلدتها بکتاب الله و رجمتها بسنة رسول الله. خب این اشکال بود که این دو تا با هم جمع نمی شوند، بالاخره یا محصن است یا غیر محصن است، اگر محصن است که سنگسار است و دیگه آن تازیانه جایی نداشت، اگر محصن نبوده، تازیانه است سنگسار جایی ندارد. جلدتها، این قصه را نقل کردند. این هست که شراقه یا سراقه حمدانیه.**

**یکی از حضار: این را در عوالی داریم.**

**آیت الله مددی: نه در تهذیب داریم.**

**یکی از حضار: إن علیا جلد السراجه**

**آیت الله مددی: حالا سراجه هست، الحمدانیة.**

**ببینید این مطلب خب هم در کتب اهل سنت آمده، هم در شیعه آمده، سر و صدا درست کرده که چطور می شود؟**

**یکی از حضار: حتی مستدرک هم نیاورده**

**آیت الله مددی: نه این در تهذیب هست بلا اشکال، در کتب اصحاب هست،**

**یکی از حضار: الذی ذکر یونس لیست فی ظاهر الخبر**

**آیت الله مددی: آهان این است.**

**یونس ابن عبدالرحمن تنها کسی است که از امام صادق نقل می کند اصلا این قصه دروغ است، این واقع نشده است. ببینید فرق قصه چجوری است، هم سنی ها نوشتند، هم شیعه ها نوشتند و به امیرالمومنین اعتراض کردند، منحصرا یونس ابن عبدالرحمن، بعد شیخ طوسی می آید یونس را رد می کند، یونس بیخود گفته است. یونس ابن عبدالرحمن از امام صادق نقل می کند که این قصه دروغ است، همچین چیزی نبوده.**

**یکی از حضار: این که غلط ندارد.**

**آیت الله مددی: نه یونس نقل می کند، قبلش می گوید.**

**و انصافا هم ما عرض کردیم که حق با یونس است، حالا این مطلب راجع به این احکامی که به امیرالمومنین نسبت دادند چون ما یک بحث مفصلی کردیم که خیلی ها جعلی است که الان نمی خواهم وارد این بحث بشوم.**

**علی ای حال این مطلب مقبول نمی شد، حتی مثل شیخ طوسی قبول نکرده، دقت می کنید؟ این ها زیر بار نمی رفتند لکن ایشان در تهذیب دارد، خود روایتش را بخوانید.**

**یکی از حضار: ما روی یونس ابن عبدالرحمن عن ابان عن ابی العباس عن ابی عبدالله**

**آیت الله مددی: ابی العباس فضل ابن عبدالملک است که معروف به بقباء است، از اجلاء است، عرض کردم یونس گاهی با سند می آورد و گاهی هم از اصحاب امام صادق است. این جا به دو واسطه از امام صادق است. ابان هم در این جا ابان ابن عثمان است که از اجلاء است. عن ابی الفضل عن ابی العباس یعنی فضل ابن عبدالملک، ایشان هم از اجلاء است، مرد جلیل القدری است.**

**یکی از حضار: قال رجم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لم یجلد و ذکروا أن علیا علیه السلام رجم بالکوفة و جلد فانکر ذلک ابوعبدالله**

**آیت الله مددی: فانکر ذلک ابوعبدالله، حضرت گفت همچین چیزی اصلا نبوده، اصلا اصل قصه دروغ است، دقت می کنید؟ بین مطلب خیلی تفاوت است. بعد شیخ طوسی رد می کند. بعد عبارت شیخ طوسی را بخوانید**

**یکی از حضار: و قال ما نعرف هذا، قال يونس: أي لم نحدّ رجلًا حدّين في ذنب واحد**

**آیت الله مددی: یونس می گوید لا نعرف هذا یعنی امیرالمومنین دو کار را نکرده، هم جلد بکند و هم رجم بکند. این لا نعرف هذا. بعد مرحوم شیخ طوسی اشکال می کند.**

**یکی از حضار: قال الشيخ الطوسي رحمه الله في شرح الحديث: «الذي ذكره يونس ليس في ظاهر الخبر، و لا فيه ما يدلّ عليه، بل الذي فيه أنّه قال: ما نعرف هذا و يحتمل ذلك أن يكون إنّما أراد ما نعرف أنّ رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و سلم رجم**

**آیت الله مددی: واقعا خیلی واضح است، ما نعرف هذا معلوم است به امیرالمومنین، اولا نقل کردند که پیغمبر یا رجم یا جلد است، بعد ما نعرف هذا معلوم است، مرحوم شیخ می گوید که یونس گفته این نشده، نه این توجیه نیست و روایت را می خواهد برگرداند.**

**غرضم این که مرحوم یونس ابن عبدالرحمن واقعا یک شخصیت فوق العاده ای است لکن حالا ایشان تا سال حدود 200 توانسته مطلب را توضیح بدهد. یک توضیحی را هم ما باید الان عرض بکنیم.**

**راجع به محمد ابن عیسی عن یونس عرض کردم، البته در قم اختلافی بود و انصافا امثال شیخ صدوق که شاگرد ابن الولید است، اصلا شیخ صدوق می گوید هر چه استاد هم گفت صحیح است، هر چه هم گفت صحیح نیست صحیح نیست، کاملا تابع استادش ابن الولید است، البته عرض کردم انصافا ابن ولید شخصیت بزرگی است، حقٌ له أن یتبع فی هذه الامور. لکن عرض کردم در خود قم امثال کلینی این مطلب را قبول نداشتند، ما الان بسیار روایات زیادی از کلینی داریم، از محمد ابن عیسی عن یونس، و مرحوم شیخ صدوق واقعا خیلی عجیب است. مرحوم شیخ صدوق از محمد ابن عیسی نقل می کند، از یونس هم در کتاب فقیه نقل می کند. از محمد ابن عیسی عن یونس در فقیه نقل نمی کند. همینی که استادش اشکال کرد. خیلی دقت است! در کتاب فقیه محمد ابن عیسی عن یونس نقل نمی کند. در خصال نقل می کند که جزء مصنفات است، یعنی این دقت مرحوم شیخ صدوق در آنجایی که پای حجت بینه و بین الله مطرح است حرف استادش را می گوید، اما آن جایی که پای تصنیف و مصنفات است عرض کردیم تصور کلی این است که مصنفات، اصطلاح مصنفات یعنی کتاب هایی که در صنف معینی نوشته شدند، اصطلاح مصنف این است. مثلا کتاب هایی که روی عدد است مثل خصال. کتاب هایی که بر اساس تعلیل حدیث است مثل علل الشرائع. اصطلاحا اینها را مصنفات می گویند یعنی ایشان جمع کرده احادیثی که توش کلمه فإن و لأن، علت ذکر شده و لذا این طور مشهور شده که مصنفات شیخ صدوق احادیثش ضعیف و غیر ضعیف است. ضعیف هم دارد و این معنایش عمل نکردن است یعنی این نیست که حتما عمل بکند. البته این مشهور بین علما است و عرض کردیم مرحوم شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق در آن درر النجفیة، اصلا در آن مطلبی دارد راجع به جمع بین فاطمیتین، در آن جا رساله ای دارد چون ایشان قائل به حرمت جمع است، خود آقای خوئی هم احوط وجوبا حرمت جمع است که دو تا علویه را نگیرد ولی بعد از این احوط وجوبا برگشتند و إلا اول در حاشیه شان بر عروه احوط وجوبا بود که جمع بین علویتین نکند.**

**علی ای حال ایشان در آن جا اصرار دارد که اگر صدوق در مصنفات هم حدیثی آورد آن حدیث قابل اعتماد ایشان است. این مطلب را صاحب حدائق دارد لکن انصافا مطلب ایشان درست نیست، قابل قبول نیست. زیاد دیدیم صدوق احادیثی را در این کتاب ها آورده که در کتاب من لا یحضر نیاورده است و یکیش هم همین حدیثی که ایشان می گوید إن ذلک یبلغ فاطمة فیشقّ علیها، قلت أیبلغها؟ قال نعم. همین حدیث را ایشان در علل الشرائع آورده اما در فقیه نیاورده.**

**یکی از حضار: فرق بین ما یُکتب**

**آیت الله مددی: این را من گفتم. خود من به ذهنم این جور رسیده، عرض کردم این را به کسی نسبت نمی دهم، ظاهرا ایشان رحمة الله علیه در کتاب فقیه آن چیزهایی را که یحتج به و حجة بینه و بین الله را آورده. در مصنفات یک اصطلاحی دارند اهل سنت، محدثینشان، مثلا فلان یُکتب حدیثه و لا یحتج به، این یک درجه متوسط است که تقریبا می شود گفت که مثلا شاید بعدها مراد علامه از کلمه حسن این باشد، چون علامه وقتی حدیث را به صحیح و حسن تقسیم کرد یک اصطلاح خاصی دارد غیر از حسنی که پیش اهل سنت است، دقت کردید؟ یک اصطلاح خاصی است که ایشان دارد.**

**من فکر می کنم شاید صدوق رضوان الله علیه و دیگران، حسین ابن روح هم دارد، مصنفات دارد. فکر می کنم مصنفات مجموعه روایاتی بوده که قابلیت تدوین داشته اما ممکن است به آن احتجاج نشود، اعم از این که یحتج بها أم لا اما روایات فقیه آنهایی است که یحتج بها، این استظهار شخصی خودم است، خوب دقت بکنید! کلام صاحب حدائق را هم گفتمم، آنی هم که مشهور است را خدمتتان عرض کردم. به ذهن من این طور نیست که ایشان حدیث را ضعیف بداند، فکر نمی کنم. یعنی چون حالا اشکالی را هم که صاحب حدائق کرده نمی خواهم وارد بشوم.**

**حالا پس بنابراین کاملا واضح است که مرحوم صدوق این نکاتی که استادش ابن ولید فرموده را عمل کرده و دقت کرده، اینها روشن است اما کلینی خلاف ایشان است. من کرارا عرض کردم.**

**یکی از حضار: کلینی رازی است، کاری به قم ندارد.**

**آیت الله مددی: چرا خب، ایشان مشایخ قم را گرفته.**

**علی ای حال کلینی دقیقا، البته نجاشی نوشته نزیل الری، فکر می کنم این جا را هم اشتباه نوشته، معلوم نیست ایشان نزیل الرای باشد.**

**یکی از حضار: خود کتاب کافی را هم مصنف می داند.**

**آیت الله مددی: بله، یک کار دیگه هم این که ایشان کافی را تعبیر به مصنف کرده که خیلی هم بعید است، خیلی بعید است مصنف باشد.**

**یکی از حضار: شاید به خاطر روضه.**

**آیت الله مددی: یا به خاطر روضه یا چون کافی ابواب نوادر زیادی دارد نسبتا، صدوق نادر کم دارد، باب نادر در فقیه کم دارد اما کلینی باب نادر، نوادر، باب النادر، از اینها دارد، حدیثٌ نادر، از این ها دارد. شاید مصنف را به این معنا گرفته. نجاشی گفته صنّف الکتاب و عرض کردیم کتاب های ابواب خود کلینی قابل اعتماد است، باب نادرش ممکن است شبهه داشته باشد، تصنیف به لحاظ باب نادر باشد و کرارا و مرارا عرض کردیم نه در کتاب وسائل و نه در وافی و نه در بحار، نه در جامع الاحادیث، وقتی حدیث را از کافی نقل می کنند عنوان باب را ندارند، یکی از اشتباهات این است. اینها هیچ کدام عنوان باب را ندارند با این که کلینی عناوین باب را حساب شده انتخاب کرده، خوب بود می نوشتند که این جا مثلا باب النادر، باب النوادر، این نکته را می نوشته. در فقیه هم این کار را نکردند. در فقیه هم باب النوادر دارد اما این کار را آن جا نکردند. اما فقیه باب النوادرش غالبا آخر آن باب است، آخر آن کتاب است. به هر حال این نکات فنی در ذهن آقایان باشد.**

**یکی از حضار: باب النوادر را تقریبا همان مصنف حساب بکنیم؟**

**آیت الله مددی: تقریبا، یعنی یُکتب، و اعم من أن یحتج بها أم لا. به هر حال چون خودش این را نادر گرفته نادر را جدا بکنیم. الان جدا نکردند، نه در وسائل جدا کرده، حتی این دو تا چاپی که ما الان از وسائل داریم چاپ های جدید، غیر از چاپ عین الدولة و چاپ سنگی قدیم، در این چاپ ها هم جدا نکردند. شاید بعضی جاها مرحوم آقای ربانی اشاره کرده باب النادر و إلا جدا نکردند، قاعدتا باید جدا بکنند. این جامع الاحادیث هم که اخیرا چاپ شده این جا هم جدا نشده، خود آقای بروجردی هم جدا نکردند، خود آقای بروجردی هم جدا نکردند، بعد ها هم که چاپ شده جدا نکردند، باید جدا بشود، این ابوابش باید فرق باشد.**

**پس یک مطلب راجع به این قسمت که در قم مشکل پیدا کرد و اما مطالب دیگه:**

**ببینید شواهد نشان نمی دهد که یونس ابن عبدالرحمن مثلا، باید ببینیم علل تعارض که فیما بعد در قم پیدا شد و بعد در بغداد، این از کجا بوده؟ یونس که می گوید جعل و دسّ است، آیا واقعا همین طور بوده یا نه؟**

**عرض کردیم در قرن اول کتابی بوده، احتمالا این کتاب باید سال های 40، 50 باشد، زمان امیرالمومنین یا بعد از ایشان توسط بعضی از شاگرد های ایشان، اولا مرحوم نجاشی به ابو رافع نسبت داده، به پسر یا نوه ایشان ابو رافع نسبت داده شده، نسبت داده شده به حارث ابن عبدالله اعور حمدانی است، عده ای هم به خود امیرالمومنین نسبت دادند، کتاب علیٍ می گفتند. عرض کردم و آن دفعه هم اشاره کردم اسم کتاب السنن و الاحکام و القضایا است، اسم دقیق کتاب این است. نجاشی اسم کتاب را برده و به همین عنوان است و عرض شد که این کتاب اولین کتاب در دنیای اسلام است که مبوب است. یعنی طبق ابواب است، کتاب الطهارة، کتاب الصلوة، این اولین کتاب است چون صحیفه صادقه که چند بار اسمش را بردم این اولین صحیفه ای است که تقریبا رسما اهل سنت نسبت به صحابه می دهند این مبوب نیست، مال عبدالله پسر عمرو عاص است، این مبوب نیست اما این کتاب سنن و الاحکام و القضایا مبوب است. کتاب الصلوة، کتاب الصیام، این جوری. ما قبل از این کتاب در دنیای اسلام نداریم.**

**یک توضیحاتی می خواهد که جایش این جا نیست و باید توضیح بدهیم. ظواهر نشان نمی دهد که یونس این کتاب را دیده باشد، می خواهم بگویم که چون ایشان مطالبی را فرمود ما هم تعلیق بر کلام ایشان بزنیم، در قرن پانزدهم دوازده قرن بعد از یونس کلام ایشان را بررسی بکنیم. شواهد نشان نمی دهد که ایشان این کتاب را دیده باشد، البته این کتاب بزرگی بوده، کتاب مهمی بوده و حتی مرحوم نجاشی می گوید اصلا زیدی ها این کتاب را خیلی تجلیل می کردند و آن را کتاب علیٍ می دانستند و عرض کردم ظاهرا یکی از نقاط اختلاف بین مثلا عبدالله، عبدالله محض نوه امام مجتبی است که پدرش پسر امام مجتبی است و مادرش هم دختر امام حسین است. چون طرفین فاطمی علوی بودند محض می گفتند. مثل امام باقر که امام باقر هم طرفینش فاطمی علویه هستند لکن عبدالله بزرگتر از امام باقر بود، اولین فرزندی بود که طرفین علوی و فاطمی بود که به او عبدالله محض می گفتند. و إلا امام باقر هم ولادشان 57 است، عبدالله قبل از این است.**

**لذا آن چهره معروفی که زیدی ها در مقابل امام صادق مطرح کردند این عبدالله محض است و آن که با او قیام مسلحانه انجام دادند محمد پسر عبدالله است، معروف به محمد نفس زکیه، در مدینه قیام کرد و کشته شد. به هر حال عبدالله محض را هم بعد از قیام پسرش منصور دستور دارد آوردند نزدیک کوفه و زندانی کردند، زمین را چال کردند، سیاه چال یعنی این، زمین را چال کردند و در همان چاله انداختند که شب و روز هم تشخیص داده نمی شد. نود و خرده ای سالش بود، در همان جا هم دستور داد آن چاله را پر کردند، همه را زنده دفن کرد. این عبدالله محض پیش زیدی ها بعد از پسر زید، زیدی ها دور و بر او جمع شدند، آن وقت در این عبارتی که نجاشی نقل می کند می گوید عبدالله محض به پسرش گفت هات کتاب علیٍ. ظاهرا یکی از موارد اساسی اختلاف این بوده که زیدی ها کتاب علی را این می دانستند که در قرن اول در کوفه نوشته شد. بعدها این کتاب به مدینه رسید. ما تقریبا اول امامی که می دانیم راجع به این کتاب صحبت کرده امام باقر است. خیلی عجیب است در مدینه. این کتاب بعدها در مدینه بود و ظاهرا یکی از نقاط اختلاف این بود که امام صادق می فرمایند کتاب علیٍ یک صحیفه بوده، چنین و چنان بوده، یکی صحیفه فرائض است و یکی صحیفه کذا، صحیفه جامعه است، و اینها کتاب علیٍ است. این حالا یک شرحی دارد که الان ما فرصت این صحبتها را نداریم. علی ای حال این کتاب بدون شک در اختیار زیدیه بوده و عده ای از علمای اهل سنت از این کتاب عن علیٍ نقل می کنند. سنن هم را عرض کردم ظاهرا سنن وضو و سنن صلوة و سنن زکات و اینهاست. احکام هم احتمالا مواریث و دیات است، قضایا هم قضایایی بوده که امیرالمومنین مثل همین قضایای شگفت انگیز، اخیرا چند تا کتاب به فارسی چاپ شده، قضایای شگفت انگیز امیرالمومنین. ظاهرا ریشه های این ها به این کتاب بر می گردد، حالا این کتاب ظاهرا تدریجا توسط شیعه در زمان امام صادق حذف شده اما اسماعیلی ها به آن اعتماد کردند. زیدی ها ظاهرا به آن اعتماد کردند مثلا الان ما صاحب دعائم داریم، دعائم بین کلینی و صدوق است. متوفای 361، 363 است، هنوز کتاب پیش ایشان موجود بوده و دو نسخه هم از کتاب داشته اما در روایات ما وجود ندارد.**

**یک قسممتش در روایات ما قسمت قضایایش وجود دارد، بقیه اش خیلی متفرعات است.**

**پس یک مقدار اختلاف در تعارض حدیث از این کتاب بوده و بعدها ما کتاب هایی داشتیم که اینها از ائمه عن علیٍ نقل شده، احتمالا من اسمش را گذاشتم آن کتاب منبع اصلی اینها فروع آن کتاب باشند. اولین کتابش هم مسند زید است که به زید نسبت داده شده، آن هم زید عن ابیه عن حسین سلام الله علیه، عن علیٍ، بعضی ها علی قال، بعضی ها عن رسول الله و إلی آخره.**

**مسند زید در اختیار یونس نبوده، خود کتاب اصلی در اختیار ایشان نبوده، کتاب سکونی احتمالا از این قبیل است، کتاب قیاس ابن کلوب از این قبیل است، مقداری از صحائفی که منسوب به حضرت رضاست از این قبیل است، احتمالا صحیفه ای که منسوب به حضرت جواد است. ما مجموع ائمه ای که به این ها صحیفه منسوب است این طوری است، حضرت سجاد داریم، حضرت باقر نداریم، حضرت صادق داریم، نسبتا سی چهل تاست، حضرت موسی ابن جعفر داریم که از این نیست، آنی که الان داریم شاید یکی دو تا باشد که از این نیست و حضرت رضا داریم خیلی زیاد، شصت هفتاد تا و حضرت جواد یک دانه. این مجموعه مسانیدی است که نسبت داده شده و شاید عده ایشان فروع این کتاب باشد. به هر حال یونس ابن عبدالرحمن از این کتاب ها خبری ندارد و یکی از عوامل تعارض هم همین کتاب هاست.**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**